

علی (ع) وصی و جانشین پیامبر اسلام (ص)

پرویز مشکین‌نژاد

عضو هیأت علمی پژوهشگاه

علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سخن در باره امیرالمؤمنین (ع) بسیار گفته و نوشته شده است، اما پایانی نخواهد داشت زیرا که پیامبر خدا (ص) فرموده است: ذِکْرُ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ.

علامه ابن مغزلی در کتاب مناقب علی بن ابی طالب، ذیل حدیثی نسبتاً طولانی به نقل از محدثان بزرگ، مانند صاحب کفایت الطالب و علامه ذهبی و ابن حجر عسقلانی و بالأخره احمد بن حنبل، آورده است که سلمان فارسی گفت: «از محبوبم محمد (ص) شنیدم که گفت: من و علی در پیشگاه حق تعالی نوری بودیم که خداوند را هزار سال پیش از خلقت آدم تسبیح و تقدیس می‌کرد. آن‌گاه که خداوند آدم را آفرید این نور را به او منتقل فرمود. این نور در پشت آدم همواره در یک جهت بود تا ما به صلب و پشت عبدالمطلب منتقل و از هم جدا شدیم و سپس پیامبر و تبلیغ رسالت از آن من و خلافت و جانشینی از آن علی گردید.» (علی (ع) قطب الرطی ۹۹).

۱. پیشگویی‌های تاریخی

در کتاب‌های مقدس پیشین، از آمدن خاتم پیامبران حضرت محمد (ص) و جانشین او حضرت علی (ع) بشارت داده شده است. برای مثال در انجیل صحیفه غزل الغزلات (باب ۱/۵-۱۰) سخنانی از حضرت سلیمان (ع) در باره پیامبر

خاتم(ص) و امیرالمؤمنین (ع) دارد و صریحاً می فرماید: خلو محمدیم (او دوست و محبوب من، محمد (ص) است).

یکی از روحانیون با انصاف مسیحی به نام ج. ب. گالیدون^۱ در آغاز سده بیستم میلادی، در کتاب خود با عنوان یادداشتی بر عهد عتیق و عهد جدید کتاب مقدس (۱۹۸۰: ج ۲) می نویسد: در زبان های عبرانی باستان واژه ایلیا یا ایلی به معنی خدا یا الله به کار نرفته است، بلکه واژه یاد شده نشان می دهد که در عصر آینده یا آخرالزمان شخص خواهد آمد که نامش ایلیا یا ایلی باشد.

مراد از ایلیا یا ایلی یا آلیا وجود مقدس امیرالمؤمنین علی (ع) است که عزیزترین مردم نزد پیامبر اسلام (ص) بوده و پیامبران گذشته هم او را عزیز و محترم شمرده و به او توسل جسته اند (علی (ع) و پیامبران: ص ۱۸).

از نسخه خطی بسیار قدیمی زیور حضرت داود (ع)، که نزد اهزان الله مشقی پیشوای دینی مسیحیان بود، نقل شده که آن حضرت در پیشگویی خود آورده است: «اطاعت آن بزرگواری که ایلی نام دارد واجب است و فرمانبرداری از او همه کارهای دین و دنیا را اصلاح می کند. آن شخصیت والامقام راحدار (حیدر) نیز می گویند. او دستگیر و مددکار بی کسان و شیر شیران باشد. نیرو و قدرتش بسیار و تولدش در کعبا (کعبه) خواهد بود...» (همان: ص ۲۵).

سربازان انگلیسی در جنگ جهانی اول در نزدیکی بیت المقدس و معدن شناسان روسی در ژوئیه ۱۹۵۱، به لوحه هایی نقره‌یی و چوبی دست یافتند که پس از تحقیق و مطالعه باستان شناختی توسط کارشناسان بین المللی و روسی مشخص گردید که لوح نقره‌یی متعلق به حضرت سلیمان (ع) و لوح چوبی از حضرت نوح (ع) است. در این لوحه ها از الله، احمد، ایلی، باهتول، حاسن، حاسین و محمد، ایلیا، شبر، شبیر و فاطمه نام برده شده و به واسطه نامشان از خداوند یاری خواسته اند.

شیخ بهاء الدین عاملی می گوید: «امام علی بن ابی طالب جوانمردی است که در مقام بزرگداشتش هر چه می خواهی بگو، جز آنچه عیسویان در باره مسیح (ع)

گفتند. او سرکشتی نوح، پرتو آتش کلیم و راز بساط سلیمان بود.» (عاملی: ص ۲۷).
 در دایرةالمعارف فارسی، ذیل نام مرحب یا مرحب خیبری آمده است که وی مردی یهودی بلندبالا، درشت اندام و نیرومند بود. دایه او که زنی کاهنه بود به مرحب می‌گوید که با همه کس جنگ کن مگر با کسی که نام وی حیدره باشد. در جنگ خیبر هنگامی که مرحب رجز می‌خواند و خویشتن را معرفی می‌کرد، علی (ع) خود را حیدره معرفی کرد و رجز مشهور خود را چنین خواند: «انا الذی سمتنی امی حیدره» (منم که مادرم نام مرا حیدره نهاده است).^(۱) مرحب هراسید و گریزان شد. گویند شیطان در برابر او ظاهر شد و گفت چرا می‌گریزی؟ مرحب سخن دایه خویش را بازگفت و شیطان پاسخ داد: حیدره در جهان بسیار است و گیرم همین یک تن باشد، از چون تویی گریز از میدان سزاوار نیست. سرانجام مرحب بازگشت و به جنگ پرداخت و با ضریتی که علی (ع) بر او وارد آورد فرقتش شکافته شد و به خاک غلتید. با کشته شدن مرحب لشکر یهود به هزیمت رفت و مسلمانان خیبر را فتح کردند. ابن اثیر این داستان را به شکل دیگر روایت می‌کند و در پایان به رجز مرحب اشاره می‌کند که گفت:

قد علمت خیبرانی مرحب
 شاکى السلاح بطل مجرب
 اطعن احيانا و حينا اضرب
 اذا الليوث اقبلت تلتهب
 کان حمای کالحمی لایقرب

(خیبر می‌داند که من مرحب هستم. سلاح کامل پوشیده و من پهلوان آزموده هستم. گاهی به طعن (نیزه را به کار می‌برم) و گاهی به ضرب (شمشیر می‌زنم) هنگامی که شیران با حال افروخته پیش می‌آیند. آنچه را من حمایت می‌کنم، مانند پناهگاه است که نزدیک آن نمی‌توان رفت).

علی (ع) در پاسخ مرحب فرمود:

انا الذی سمتنی امی حیدره
 کلیث غابات کریه المنظره
 اکیلهم بالسیف کیل السندره

(من آن کسی هستم که مادرم مرا حیدره نام نهاد. مانند شیر کنام ملاقات من پسندیده نیست. من آنها را با شمشیر می‌دروم) (کامل: ج ۱، ص ص ۲۵۷-۲۵۸).

نگارنده کتاب علی (ع) و پیامبران، در داستان حیرت‌انگیز دیگری از ادبیات

دینی باستان هندوان، نقل می‌کند که در جنگ مشهوری که میان پاندوها^۱ و کوروها^۲ درگرفت، کریشنا - از خدایان یا قدیسان هندوان - به میدان جنگ رفت و چون دید پیروان حق بسیار اندک و طرفداران باطل بسیارند و مانند مور و ملخ زمین را فراگرفته‌اند، پیروان خود را موعظه کرد؛ سپس به گوشه‌یی رفت و زمین ادب بوسید و با پروردگار خود به مناجات پرداخت و گفت: ای خدای بزرگ جهان و روح عظیم هستی! تو را به ذات پاک خودت سوگند می‌دهم، و به آن کسی که باعث ایجاد زمین و آسمان شده و حبیب تو است، و به آن کسی که عزیز و بسیار محبوب او و نامش آهلی است و نزدیک سنگ سیاه در بزرگ‌ترین پرستشگاه‌های جهان، جلوه‌گر خواهد شد، عرض حال مرا بشنو و خواسته‌ام را بپذیر. اهریمنان و دروغگویان را نابود ساز و راستان را پیروزی مرحمت فرما، ای خدا! ای ایلا! ای ایلا!

۲. تولد

علی (ع) فرزند ابی‌طالب و فاطمه بنت اسد - که هر دو هاشمی بودند - در روز جمعه سیزدهم رجب، نزدیک به سی سال پس از زاده شدن پیامبر خدا (ص)، در مکه و خانه کعبه به دنیا آمد. هنگامی که علی (ع) زاده شد، حضرت محمد (ص) همسر اختیار کرده و دارای فرزند بود. وی علی (ع) را به خانه برد و از او مانند فرزند خود پرستاری کرد.

در بخشی از نهج البلاغه^(۲)، حضرت علی (ع) می‌فرماید: «رسول اکرم (ص) مرا در همان اوایل زندگیم در دامنش می‌پروراند و هر روز بابتی از علم و اخلاق به چهره من می‌گشود و هر سال که مجاور کوه حرا می‌شد و در جوار آن کوه به عبادت می‌پرداخت، من او را می‌دیدم و جز من کسی او را نمی‌دید.» (حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه: ص ۳۸).

همین تربیت اولیه پیامبر خدا (ص) و مشیت الهی بود که تأثیر ژرف و بی‌پایان بر روح و اندیشه خداگونه حضرتش به جای گذاشت و او را انسانی کامل و سختگیر

در راه خدا و فراتر از آن، مجاهدی بی باک به بار آورد تا این ویژگی ها سرمایه‌ی بی نظیر برای اسلام باشد.

پیامبر اکرم (ص) در باره تربیت الهی علی (ع) چنین می فرماید: «من کسی را انتخاب کردم که خداوند او را برای من برگزیده است.» (علی علیه السلام چهره درخشان اسلام: ص ۱۳).

۳. نخستین مسلمان

ابن مغازلی در حدیث دیگری در مناقب علی بن ابی طالب، از ابویوب انصاری و از انس بن مالک نقل می کند که پیامبر (ص) فرمود: صَلَّاتِ الْمَلَائِكَةِ عَلَيَّ وَ عَلَيَّ عَلَيَّ سَبْعًا أَنَّهُ لَمْ يَرْفَعْ إِلَى السَّمَاءِ شَهَادَةً أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا مِنِّي وَمِنْهُ (ملایکه و فرشتگان بر من و علی هفت سال صلوات و درود فرستادند؛ چون در آن هنگام، جز من و علی گوینده کلمه شهادتین، کسی بر زمین نبود).

در جای دیگر امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: «من هفت سال پیش از آنکه یک تن از امت اسلام خدا را پرستش کند، رو به درگاه او آوردم. صدای فرشته وحی را می شنیدم و نور حق را به مدت هفت سال می دیدم. در آن هنگام، رسول خدا از اظهار مقام نبوت خویش ساکت بود و خداوند به وی اجازه بیم دادن خلق از نافرمانی حق و تبلیغ رسالت نداده بود.» (علی علیه السلام چهره درخشان اسلام: ص ۱۴).

پس از آنکه برای نخستین بار، در غار حرا بر حضرت محمد (ص) به عنوان پیامبر خاتم وحی نازل گردید و آن حضرت برای تبلیغ رسالت پنهانی، با احتیاط از کوه به سوی شهر و خانه خود سرازیر شد؛ در راه به علی (ع) رسید که پرسید، چه اتفاقی افتاده است و بی درنگ اسلام آورد.

هنگامی که پیامبر اکرم (ص) برای اعلان اسلام به خویشاوندان خود، آنان را دعوت کرده بود؛ به اسلام آوردن علی (ع) به عنوان نخستین مسلمان اشاره فرمود و او را جانشین و وصی خود خواند. به این ترتیب، امیرالمؤمنین (ع) نه تنها افتخار اولین مسلمان را از آن خود نمود، بلکه در میان صحابه پیامبر اسلام (ص)، تنها کسی بود که

پیش از اسلام دین دیگری اختیار نکرده بود (شیعه یا اسلام اصیل: صص ۱۹۲-۱۹۳).
حاکم نیشابوری، در المستدرک، از ابواسحاق نقل می‌کند که از قثم بن عباس پرسید، علی (ع) چه گونه از پیامبر (ص) ارث برد؟ او گفت: پیش از همه ما به رسول گرامی پیوست و بیش از همه ما به او نزدیک بود.

۴. خدمات و رشادت‌ها

الف. در عصر پیامبر (ص): سخن گفتن از علی (ع) در حقیقت سخن گفتن از پیامبر (ص) است، زیرا که این دو وجود مقدس از یک روح و مانند هم بودند. از نخستین ساعت رسالت پیامبر اکرم (ص) تا آخرین مرحله مراسم خاک سپاری پیکر مبارک، امیرالمؤمنین (ع) همیشه با او بود و هیچ‌گاه تنه‌ایش نگذاشت.
پیامبر اکرم (ص) و علی (ع) به شدت یکدیگر را دوست داشتند. هنگامی که جوانان قریش به تحریک والدین خود و بزرگ‌ترها به سوی پیامبر خدا (ص) سنگ پرتاب می‌کردند، علی (ع) - که در آن موقع دوازده یا سیزده سال بیش نداشت - تن خود را سپر جان مبارک پیامبر (ص) می‌کرد و اغلب با کسانی که از نظر سنی و جثه بزرگ‌تر از او بودند به جنگ می‌پرداخت و خیلی اوقات زخم برمی‌داشت، ولی با این حال، دست از حمایت پیامبر (ص) برنمی‌داشت. این‌گونه از خودگذشتگی و عشق به پیامبر خدا (ص) موجب گردیده بود تا موقعی که علی (ع) همراه او بود، کسی جرأت پرخاش یا اسائه ادب به پیامبر (ص) را نداشته باشد و علی (ع) همیشه سایه به سایه با او می‌رفت. سرانجام، پیامبر اکرم (ص) او را برادر خطاب کرد. احمد بن حنبل در مسند خود از زید بن ابی‌اوفی و حاکم نیشابوری در المستدرک و ترمذی در صحیح خود از عبدالله بن عمر و عایشه و انس بن مالک و زید بن ارقم و عمر بن خطاب نقل کرده‌اند که رسول اکرم (ص) در مرحله نخست پیمان برادری که پیش از هجرت در مکه انجام گرفت، دست علی (ع) را گرفت و فرمود: «یا علی أنتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.» (یا علی در دنیا و آخرت تو برادر من هستی.) (علی (ع) قطب الریحی: ص ۷۶).

سران قبایل مکه که احساس خطر کرده بودند در دارالندوه^(۳) نشست اضطراری تشکیل دادند. یکی از شرکت‌کنندگان پیشنهاد کرد محمد (ص) را در خانه بی زندان کنند تا هنگامی که از دنیا برود، دیگری گفت او را سوار بر شتری کرده از شهر اخراج کنیم و بالأخره همگان توافق کردند بر اینکه از هر قبیله بی جوانی چابک را برگزینند و همه با هم او را بکشند تا خونش میان قبایل لوث شود و بنی عبدالمطلب قادر به نبرد با همه قبایل نباشند. جبرئیل پیامبر (ص) را از توطئه کافران و فرمان خدا به پیامبر اکرم (ص) برای هجرت به مدینه با خبر ساخت. حضرت محمد (ص) باید پنهانی مکه را ترک می‌کرد و برای اینکه کسی از کفار متوجه خروج وی نشود، باید کسی در بستر او می‌خوابید. پیامبر اکرم (ص) قضایا را با برادرش علی (ع) در میان گذاشت و گفت امشب تو در بستر من بخواب تا کسی نداند که من مکه را ترک می‌کنم. علی (ع) پرسید، آیا اگر من به جای شما بخوابم جانان در امان خواهد بود؟ پیامبر (ص) فرمود آری و علی (ع) با جان و دل پذیرفت.

اوضاع اطراف و درون خانه باید به شکل عادی و بدون هیچ‌گونه تغییر ناگهانی حفظ می‌شد و همین امر تهدید بزرگ‌تری به جان امیرالمؤمنین بود که مانند همیشه به استقبال مرگ شتافت. *وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ* (برخی از مردان‌اند که در طب خشنودی خداوند از جان خود درگذرند و خدا دوستدار چنین بندگان است) (قرآن: بقره / ۲۰۷).

به این ترتیب، علی (ع) نخستین مأموریت بزرگ خود را شکل‌گیری مبدأ تاریخ اسلام با موفقیت تمام به انجام رساند. مأموریت دوم او پرداخت سپرده‌هایی بود که برخی از مردم مکه نزد پیامبر (ص) گذاشته بودند^(۴) و امیرالمؤمنین آنها را بدون کم‌وکاست به صاحبانشان برگرداند. و آخرین مأموریت وی سرپرستی و بردن بانوان مسلمان به مدینه بود او فواطم - مادرش فاطمه بنت اسد، فاطمه (س) دختر پیامبر (ص)، فاطمه دختر زبیر و فاطمه دختر حمزه (ع) - و شمار دیگری از زنان را همراه خود به سلامت از مکه بیرون برد و در قبا به پیامبر (ص) پیوست (شیعه یا اسلام اصیل: ص ۹۲).

در مدینه، به فرمان پیامبر خدا (ص) پیوند برادری میان مهاجران و انصار به اجرا درآمد و دو تن مهاجر سرشناس، یعنی پیامبر (ص) و علی (ع) که مثل آنها مانند موسی و هارون بود، همدیگر را در آغوش کشیدند و تجدید پیمان کردند تا نمونه و الگویی باشند برای دیگران **اللَّهُمَّ وَإِنِّي عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ مُحَمَّدٌ، فَاسْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي عَلِيًّا أَخِي** (پروردگارا! اینک منم بنده و پیامبر تو محمد (ص)، پس سینه‌ام را بگشا و کار تبلیغ رسالت بر من آسان گردان و قرار بده برای من یاری دهنده و وزیری از خویشانم، علی برادرم را).

و این علی (ع) دست پرورده و نزدیک‌ترین شخص به پیامبر اکرم (ص) بود که می‌توانست افتخار برادری پیامبر خدا (ص) - در دنیا و آخرت - و همسری فاطمه اطهر (س) و پدری حسن (ع) و حسین (ع) را داشته باشد. پیامبر اکرم (ص) در باره ازدواج حضرت علی (ع) با فاطمه زهرا (س)، چنین فرمود: **مَا أَنَا زَوْجَتَهُ وَلَكِنَّ اللَّهَ زَوْجَهُ** (من فاطمه را به علی تزویج نکردم بلکه خدا او را تزویج کرد) (تاریخ یعقوبی: ج ۱، ص ۴۰۱).

رشادت‌ها و جهاد امیرالمؤمنین (ع) در راه خدا، مورد اعتراف دوست و دشمن است. در تمام غزوات پیامبر (ص) با کافران، عَلم اسلام را به دست گرفت، دلیری بسیار نشان داد و هرگز از سپاه دشمن نهراسید و از میدان روی برنتافت. کسی در مقابل او رجز نخواند جز آنکه بر وی چیره گشت و او را با ضربتی از پای درآورد. در جنگ بدر، پیامبر خدا (ص) با دو پرچم سیاه یکی به دست علی (ع) و دیگری به دست یکی از انصار، از مدینه حرکت کردند... پیامبر (ص) فرمان نبرد برای حمزه (ع)، علی (ع) و عبیده بن حارث صادر کرد تا با سه تن از اشراف قریش که به میدان آمده بودند و مبارز می‌طلبیدند، به جنگ بپردازند. هر چند حمزه (ع) و علی (ع) و عبید بر حریفان خود پیروز شدند، اما پیروزی علی (ع) به گونه‌ی بی‌شکستی آفرید. وی به حریف مهلت ندارد و آن چنان بر شمشیرش ضربه وارد ساخت که چندین متر به هوا پرت شد و ناگهان بر قلب دشمن فرود آمد و او را بکشت (داستان زندگی پیامبر: جنگ بدر، صص ۱۰ و ۱۴). ابن ابی‌الحدید معتزلی گوید: «بزرگ‌ترین و سخت‌ترین جنگ پیامبر (ص) با مشرکین، جنگ بدر بود که طی آن،

هفتاد تن از مشرکان کشته شدند. نصف این عده را علی (ع) از دم تیغ گذرانید و نیم دیگر را سایر مسلمانان کشتند.» (علی علیه السلام چهره درخشان اسلام: ص ۲۲).

در غزوه احد، به هنگام نبرد تن به تن، با رشادت تمام در برابر ابن ابی طلحه که از قهرمانان قریش بود ایستاد و با یک ضربه او را بر زمین غلتاند. مشرکان که شکست خورده بودند، دست به عقب نشینی تاکتیکی زدند و کمانداران مسلمان فریب خورده سنگر خود را ترک کردند. نیروهای کماندویی مکه به فرماندهی خالد بن ولید مسلمانان را دور زده از پشت سر حمله کردند. مسلمانان پراکنده و در محاصره دشمن قرار گرفتند. حمزه (ع) به شهادت رسید و خطر جان مبارک پیامبر اکرم (ص) را تهدید می کرد. علی (ع) بار دیگر، مانند روزهای نخست اعلان رسالت در مکه، تن خود را سپر جان پیامبر اسلام (ص) قرار داد، اما این بار در برابر ضربات بی امان شمشیرها و نیزه های هزاران مهاجم خشمگین، به گونه ای که شانزده ضربه به او اصابت کرد که هر کدام کافی بود دلاوری جنگ آزموده را از پای در آورد.

در جنگ خندق (احزاب)، با یک ضربه عمرو بن عبدود را که اسب از خندق جهانیده با رجزهای خود مسلمانان را تحقیر کرده و به جنگ می طلبید، به خاک افکند و سپس سر از بدنش جدا ساخت. همچنین مبارز دیگر همراه عبدود را کشت و قتل آن دو موجب شکست احزاب گردید (تاریخ مختصر الدول: ص ۱۵۳). پیامبر اکرم (ص) فرمود: «ضربة علی يوم الخندق افضل من عبادة الثقلين» (ضربت علی (ع) در روز خندق برتر از عبادت ثقلین است) (داستان زندگی پیامبر: جنگ خندق، ص ۱۲).

در جنگ خیبر، هنگامی که مسلمانان قلعه قموص - همان قلعه ای را که مرحب پسر حارث یهودی در آن بود - در محاصره داشتند ولی موفق به گشودن آن نمی شدند، پیامبر خدا (ص) گفت: «لا دفعن الراية غدا ان شاء الله الى رجل كزار غير فرار يحب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله لا ينصرف حتى يفتح الله على يده» (خدا بخواهد فردا علم را به دست مردی بسیار حمله کننده، نه گریزنده دهم که خدا و پیامبرش را دوست می دارد و خدا و پیامبرش او را دوست می دارند، باز نمی گردد تا خدا بر دست او پیروزی دهد) (تاریخ یعقوبی: ج ۱، ص ۴۱۵). سپس علی (ع) را که

دچار بیماری چشم شده بود فراخواند، دست پیامبری بر چشمانش کشید و پرچم اسلام را به او سپرد. علی (ع) با یورش برق آسا و نیرویی خارق العاده مرحب، بزرگترین قهرمان یهود، را از سر راه برداشت و به سوی قلعه شتافت. قلعه دری سنگی داشت به درازای چهار ارش^(۵)، پهنای دو ارش و به قطر یک ارش. وی آن را از جاکنده، به پشت سرانداخت و به قلعه درآمد، و مسلمانان به دنبال او وارد قلعه شدند. پس از فتح مکه در سال هشتم هجرت، پیامبر اکرم (ص) و علی (ع) داخل خانه کعبه شدند و بت‌ها را شکستند. گویند پیامبر (ص) علی (ع) را روی شانه‌اش بلند کرد و او یکی از بت‌ها [احتمالاً بت بسیار عظیم هبل] را از بالای خانه کعبه به زمین افکند. بت هبل - که در عصر جاهلیت، قبایل بنی‌کنانه و قریش آن را پرستش می‌کردند - به شکل انسان و از عقیق سرخ ساخته شده بود، و چون دستی از آن شکسته شد، برایش از طلا دست ساختند. امیرالمؤمنین (ع) پس از شکستن آن بت به فرمود آن را در باب بنی‌شیبه دفن کنند (دایرة المعارف فارسی: ذیل «هبل»).

در سال نهم هجرت، شمار منافقان زیاد شده بود و پیامبر اکرم (ص) می‌خواست برای غزوة تبوک - در دوازده منزلی و مرز شمالی جزیره العرب با بیزانس - از مدینه خارج شود. هوا بسیار گرم بود و مسلمانان مجبور بودند در شب حرکت کنند، و همین امر، با توجه به طولانی بودن مسیر، هفته‌ها طول می‌کشید. پیامبر خدا (ص) چاره‌یی نداشت جز آنکه نزدیک‌ترین و نیرومندترین شخص را برای سرپرستی و دفاع از خاندان نبوت و ولایت در مدینه باقی بگذارد. منافقان در باره نبرد حضرت علی (ع) به تبوک شایعه پراکنی کردند و اگر سپاه اسلام شکست می‌خورد، دست‌کم مانند گذشته برای تحقیر و آزار رسانی و شاید چیزی فراتر از آن، به سراغ خاندان می‌رفتند. علی (ع) با شنیدن شایعات منافقان، به دنبال پیامبر اکرم (ص) از مدینه بیرون رفت و در محلی به نام جُرف به او رسید و شایعات را به عرض رساند. پیامبر (ص) فرمود: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» (آیا به این خرسند نیستی که نسبت به من به منزله هارون به موسی باشی، جز اینکه پس از من پیامبری نخواهد بود؟) (زندگانی تحلیلی پیشوایان ما: صص ۱۲-۱۳).

امیرالمؤمنین در باره رشادت‌ها و جنگ‌هایش در عصر پیامبر اکرم (ص)، چنین می‌فرماید: «آن من بودم که هفتاد نبرد نامی را در عهد پیامبر (ص) با نقشه‌های درست خود گشوده، پرچم پیروز اسلام را بر بلندترین دژهای دشمن به اهتزاز درآوردم...» (سخنان علی (ع) از نهج البلاغه: ص ۱۱۰).

ابن خلدون در دو روایت در باره حضرت علی (ع)، چنین می‌گوید: «خداوند بر پیامبر خود چهل آیه از سوره براءت را نازل کرد تا آن عهد که با مشرکان داشتند ناچیز شد و از آن پس، هیچ مشرکی حق نداشته باشد که به مسجد الحرام نزدیک شود و کسی عربان حج نکند و هرکسی را با رسول خدا عهدی باشد آن عهد را تا آن مدت که معین شده، به پایان خواهد برد و مدت مهلتشان چهار ماه است از یوم النحر.

رسول خدا (ص) ابوبکر را با این آیات بفرستاد و او را فرمان داد که در موسم، آن سال را حج بگذارد. چون ابوبکر به ذوالحلیفه رسید، پیامبر اکرم (ص) علی (ع) را از پی او فرستاد و آن آیات از او بستند. ابوبکر غمگین بازگشت که مبادا در باره او آیه‌یی نازل شده باشد. پیامبر (ص) به او گفت در باره تو چیزی نازل نشده، ولی فرمان مرا جز من یا مردی که از من باشد، ابلاغ نکنند...» (تاریخ ابن خلدون: ج ۱، ص ۴۵۶).

«... پیامبر (ص) خالد بن ولید را نزد مردم یمن فرستاد و آنان را به اسلام فراخواند. او شش ماه درنگ کرد و کسی دعوتش را اجابت نکرد. پس پیامبر (ص) علی (ع) را فرستاد و فرمود که خالد را بازپس گردانند. چون علی (ع) به یمن رسید مردم برای مقابله با او گرد آمدند، علی (ع) نیز صف‌ها راست کرد و آنان را انداز کرد و نامه رسول خدا را برای آنان بخواند. همدان همگی در آن روز اسلام آوردند. علی (ع) ماجرا به پیامبر نوشت، پیامبر (ص) سجده شکر به جای آورد... سپس مردم یمن دسته‌دسته اسلام آوردند و وفدهای خود روانه ساختند.» (ص ۴۵۹).

پیامبر خدا (ص) در سال دهم هجرت، برای انجام حجة الوداع از مدینه رهسپار گردید. در مکه به هنگام قربانی کردن شتران خود که شمارشان صد شتر بود، آنها را به صف کرد. سپس شصت شتر و به قولی شصت و چهار شتر را به دست مبارک خود قربانی کرد و علی (ع) را فرمود تا باقیمانده را قربانی کند. از هر شتر پاره‌یی گوشت

برگرفت و همه در یک دیگ فراهم گردید و با آب و نمک پخته شد، سپس خودش و علی (ع) از آن خوردند و از آب گوشت هم اندک اندک خوردند.

پس از به جای آوردن مناسک حج و به هنگام بازگشت، بار دگر به کعبه درآمد و وداع کرد، و به او وحی آمد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (امروز دین شما را برایتان کامل نمودم، و نعمت خود را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برایتان پسندیدم) (قرآن: مائده / ۳).

پیامبر اکرم (ص) می داند خدا چه می گوید و چه می خواهد، و او در این روزهای باقیمانده از زندگی چه باید بکند. شبانه از مکه بیرون آمد و در محلی به نام جحفه، در چشمه سار غدیر خم، امیرالمؤمنین (ع) را - بالای منبری که از جهاز شتران ساخته بودند - رسماً به عنوان جانشین خود به مسلمانان معرفی کرد. پیامبر (ص) در خطبه اش چنین فرمود: «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ؟» (آیا من از خود مؤمنان به ایشان سزاوارتر نیستم؟). مسلمانان گفتند: چرا ای پیامبر خدا. سپس فرمود: «فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَىٰ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهِ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ» (پس هر که من سرور اویم، علی نیز سرور او است. خدایا دوستی کن با هر که او را دوست بدارد و دشمنی کن با هر که با او دشمنی ورزد). همچنین گفت: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي أفرطُكُمْ وَ أَنْتُمْ وَارِدِي عَلَى الْحَوْضِ، وَ إِنِّي سَأُثَلِّكُمْ حِينَ تَرِدُونَ عَلَيَّ عَنِ الثَّقَلَيْنِ فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا» (ای مردم، اینک من پیشرو شمایم و شما سر حوض نزد من آیدید و البته هنگامی که بر من درآیدید در باره دو ودیعه سنگین از شما پرسش خواهم کرد؛ پس بنگرید که چه گونه پس از من، با آن دو رفتار می کنید). مسلمانان گفتند: ای پیامبر خدا، آن دو ودیعه سنگین کدام اند؟ فرمود: «الثقل الاكبر كتاب الله سبب بيدالله و طرف بايد يكم فاستمسكوا به و لا تزلوا و لا تبدلوا، و عترتي اهل بيتي» (ثقل اكبر قرآن است، و سبيله يی که سویی از آن به دست خدا و سوی ديگر به دست های شما است، پس بدان چنگ زنيد و گمراه نشويد و دگرگونش نسايزيد، و ديگر عترت من، خاندان من) (تاريخ يعقوبي: ج ۱، ص ص ۵۰۸-۵۰۹). علامه امینی در جلد نخست کتاب مشهور خود الغدير، یکصد و ده تن صحابی و هشتاد و چهار تن از تابعین و سیصد و شصت محدث

را معرفی می‌کند که حدیث غدیر خم را روایت کرده‌اند.

حال باید پرسید که چه گونه در مدت بسیار کوتاهی، تمام سخنان و سفارش‌های مهم و سرنوشت‌ساز پیامبر اسلام (ص) از یاد برخی از بزرگان صحابه رفت؟ روشنگری دخت پیامبر (ص) با آن مقام شامخی که نزد خدا و پیامبرش داشت و ام‌ابیه گفتندش، و سخنان و خطابه‌های پیامبرگونه امیرالمؤمنین که اخ‌الرسول و یعسوب‌الدین... گفتندش، درگوش آنان اثر نداشت یا اگر تأثیری گذاشت تنها برای مدت کوتاهی بود.

امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید: «من تعجب می‌کنم که شما مسلمانان اگر نزاعی داشته باشید با بردن دو شاهد به محکمه قضا، حق خودتان را می‌گیرید؛ ولی جدّ ما امیرالمؤمنین (ع) صدوبیست هزار شاهد داشت و نتوانست حقش را بگیرد.» (پیام صادق: ص ص ۲۸-۲۹).

چند روزی از رسیدن پیامبر خدا (ص) به مدینه نگذشته بود که سپاهی از بزرگان مهاجر و انصار به فرماندهی اسامه بن زیدین حارثه فراهم آورد تا هرچه زودتر آهنگ شام کند. ابن واضح یعقوبی می‌گوید، ابوبکر و عمر هم از لشکریان اسامه بودند. (تاریخ یعقوبی: ج ۱، ص ۵۰۹). طولی نکشید که پیامبر اکرم (ص) بیمار گردید و چون بیماری او شدت یافت، فرمود: «انفذوا جيش اسامة» (لشکر اسامه را روانه سازید). وی این سخن را چند بار تکرار کرد و چهارده روز در بستر بیماری بود تا سرانجام در روز شنبه دوم ربیع‌الاول به پیشگاه رفیق اعلیٰ بار یافت.

پیش از مرگ، از پیامبر (ص) پرسیدند که چه کسی او را غسل دهد، فرمود: نزدیک‌ترین کسانم. پرسیدند که چه کسی بر او نماز بخواند، گفت: لحظه‌یی مرا تنها بگذارید که فرشتگان نماز بخوانند، سپس مردان اهل بیتم و بعد زنان آنان، آنگاه دیگران. پرسیدند که چه کسی او را در قبر نهد، گفت: اهل بیتم.

ابن ابی‌الحدید معتزلی در مقدمه شرح نهج‌البلاغه می‌گوید: «بعد از وفات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، علی علیه‌السلام را وصی پیامبر نامیدند؛ زیرا پیامبر (ص) وصیت‌های خود را به آن حضرت کرده بودند. دانشمندان ما [برادران اهل سنت]

این مطلب را انکار نمی‌کنند، اما می‌گویند که موضوع وصیت، خلافت نبوده است. «(علی علیه السلام چهره درخشان اسلام: ص ۱۲).

در پاسخ ابن ابی‌الحدید، به چهار حدیث نبوی از ابی‌بریده، ابن عباس و سلمان فارسی در کتاب مناقب امیرالمؤمنین علامه مغازلی و دیگر کتاب‌های محدثان اهل سنت اشاره خواهیم کرد:

۱. «لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ وَ وَارِثٌ وَ اِنْ وَصِيَّتِي وَ وَارِثِي عَلِيٌّ بِنِ اَبِيطَالِبٍ» (هر نبی و پیامبری را وصی و وارثی باشد، و وصی و وارث من علی بن ابی‌طالب است).

۲. «اَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ» (آقا و سرور انبیا منم، سرور و سالار اوصیا علی است).

۳. «يَا عَلِيُّ اَنْتَ اِمَامٌ اُمَّتِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيَّهَا مِنْ بَعْدِي» (یا علی تو امام امت و خلیفه و جانشین منی پس از من).

۴. «فَفِي النَّبُوَّةِ وَ فِي عَلِيٍّ الْخَلَافَةُ» (پس در من نبوت و پیامبری و در علی خلافت و جانشینی است).

ب. در عصر خلفا: پس از مراسم خاک‌سپاری پیکر مبارک پیامبر خدا (ص) به دست امیرالمؤمنین (ع)، ابوبکر که همراه عمر فاروق به سقیفه بنی‌ساعده رفته و به عنوان خلیفه و جانشین پیامبر (ص) انتخاب شده بود، دستور داد تا سپاه اسامه به سوی شام حرکت کند. او خود همراه سپاه نرفت و عمر هم به جمع معترضان سپاه اسامه پیوست. عمر می‌گفت، مسلمانان باید در مدینه بمانند تا مبادا برایشان حادثه‌بی رخ دهد. ابن‌خلدون می‌گوید: «عمر می‌خواست از همراهی با سپاه اسامه نخلف ورزد و نزد ابوبکر بماند، مبادا که برای او حادثه‌بی رخ دهد.» (تاریخ ابن‌خلدون: ج ۱، ص ۴۷۳).

اما ابن‌خلدون مشخص نمی‌کند که چه حادثه‌بی شخص ابوبکر یا موقعیت او را تهدید می‌کرد، و وجود عمر در مدینه تا چه اندازه برای رفع حادثه می‌توانست مؤثر باشد.

از قرار معلوم، آنچه رخ داده بود با سخنان و سفارش‌های پیامبر اکرم (ص) در غدیر خم تفاوت آشکار داشت و جنبه‌های الهی قضایا بیش‌تر رنگ دنیوی گرفت و با مبارزات انتخاباتی، با شعار جلوگیری از اختلاف میان مسلمانان، همراه گردید.

البته نفاق و دورویی از سال نهم هجرت ریشه دوانیده بود. آنجا که منافقان زیاد شده بودند و مردم را از جنگ تبوک بیم می دادند، و چند تن از آنان در خانه یکی از یهودیان گرد آمده بودند و پیامبر اکرم (ص) فرمود تا آن خانه را به آتش کشیدند، و در باره حضرت علی (ع) که پیامبر (ص) او را امارت مدینه الرسول داده بود، سخنان طعنه آمیز می گفتند، و مسجد ضرار را ساختند که پیامبر خدا (ص) فرمان تخریبش را صادر کرد، و سرانجام خبر ارتداد و دعوی پیامبری اسود بر یمن، مسیلمه بر یمامه و طلیحه بن خویلد بر بنی اسد به مدینه رسید.

آری پیامبر اکرم (ص) دست پرورده خود امیرالمؤمنین (ع) را برگزیده بود تا با ایمان کاملی که به خدا و پیامبرش داشت، و با علم و شمشیرش جلوی انحراف و گمراهی را بگیرد.

پس از انتخابات سقیفه بنی ساعده، فاطمه اطهر (س) دخت پیامبر خدا (ص) به مسجد رفت و در خطبه مشهورش چنین فرمود: «چون خدای تعالی همسایگی پیامبران را برای رسول خویش برگزید، دورویی آشکار شد و کالای دین بی خریدار. هر گمراهی دعوی دار، و هر گمنامی سالار، و هر یاوه گویی در کوی و برزن در پی گرمی بازار. شیطان از کمینگاه خود سربر آورد، و شما را به خود دعوت کرد، و دید چه زود سخنش را شنیدید و سبک در پی او دویدید. و در دام فریبش خزیدید، و به آواز او رقصیدید. هنوز دو روزی از مرگ پیامبرتان نگذشته و سوز سینه ما خاموش نگشته، آنچه نایست، کردید و آنچه از آنتان نبود، بردید و بدعتی بزرگ پدید آوردید. به گمان خود خواستید فتنه بر نخیزد و خونی نریزد، اما در آتش فتنه افتادید و آنچه کشتید به باد دادید...». (علی از زبان علی یا زندگانی امیر مؤمنان علی (ع): ص ۳۷).

امیرالمؤمنین (ع) در چند خطبه نهج البلاغه، از جایگاه برتر خود نزد پیامبر اکرم (ص) و حق جانشینی که از آن او بود سخن می گوید که آوردن تمام این خطبه ها در حوصله این مقال نیست و ما تنها به گوشه هایی از آن اکتفا می کنیم، زیرا شاعر می گوید: کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنند سرانگشت و صفحه بشمارند... از این امت کسی را با خاندان رسالت همپایه نتوان پنداشت و هرگز نمی توان پرورده نعمت ایشان را در رتبت آنان داشت که آل محمد (ص) پایه دین و ستون یقین اند... حق ولایت خاص ایشان است و میراث پیامبر ویژه آنان...». (نهج البلاغه: خطبه ۳).

«هان به خدا سوگند... جامهٔ خلافت را پوشید و می دانست خلافت جز مرا نشاید. چون چنین دیدم، دامن از خلافت درچیدم و پهلو از آن پیچیدم، و ژرف بیندیشیدم که چه باید و از این دو کدام شاید؟ با دست تنها بستیزم یا صبر پیش گیرم و از ستیز بپرهیزم. که جهانی تیره است و بلا بر همگان چیره. بلایی که پیران در آن فرسوده شوند و خردسالان پیر، و دیندار تا دیدار پروردگار در چنگال رنج اسیر. چون نیک سنجیدم شکیبایی را خردمندانه تر دیدم و به صبر گراییدم، حالی که دیده از خار غم خسته بود و آوا در گلو شکسته. میراثم ربوده، این و آن و من بدان نگران تا آنکه نخستین، راهی را پیش گرفت و دیگری را جانشین خویش گرفت.» (خطبهٔ ۳).

«همانا می دانید سزاوارتر از دیگران به خلافت منم. به خدا سوگند بدان چه کردید گردن می نهم، چند که مرزهای مسلمانان ایمن بود و کسی را جز من ستمی نرسد. من خود این ستم را پذیرفتم و اجر این گذشت و فضیلتش را چشم می دارم و به زر و زیوری که بدان چشم دوخته اید دیده نمی گمارم.» (خطبهٔ ۷۴).

هنگامی که مردی از بنی اسد در بارهٔ برتری و سزاوارتر بودن حضرت به خلافت پرسید، امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «برادر اسدی، ناستواری و ناستجیده گفتار، لیکن تو را حق خویشاوندی است... پس بدان که خودسرانه خلافت را عهده دار شدن و ما را که نسبت برتر است و پیوند با رسول خدا استوارتر، به حساب نیاوردن خودخواهی بود. گروهی بخیلانه به کرسی خلافت چسبیدند و گروهی سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند و داور خدا است و بازگشتگاه روز جزا است.» (نهج البلاغه: خطبهٔ ۱۶۲).

دوست و دشمن می دانند و معترف اند که علم و دانش امیرالمؤمنین (ع) چون اقیانوسی بی کران بود، و عام و خاص از آن بهره می جستند.

در احادیث پیامبر اکرم (ص) است که فرمود: «أَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ» و «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ» (من شهر علم و علی در آن است: کسی که جویندهٔ دانش است باید از در درآید).

در دوران زمامداری سه خلیفهٔ نخست که یک ربع قرن به طول انجامید، امیرالمؤمنین (ع) سکوت اختیار کرده بود، و هر جا که لازم بود با علم و دانش خویش راهنمایی می کرد. هرگاه در جلسات خلفا - که در مسجد پیامبر (ص) برگزار می شد - شرکت می کرد، بیش تر به دعوت آنان و به خاطر حفظ مصالح اسلامی و حل قضایای کشوری و مسائل حقوقی و نظامی بود.

عمر، خلیفه دوم، آنجا که فرومی ماند به علی (ع) و دیگر صحابه مراجعه می کرد. وی با صراحت گفته: «لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ» (اگر علی (ع) نبود عمر هلاک می شد)، و سپس گفته است: «لَا بَقِيَتْ لِمَعْضَلَةَ لَيْسَ لَهَا أَبُو الْحَسَنِ» (خدا نکند من در مسئله مشکلی فرومانم و علی (ع) نباشد که آن را حل کند). در جای دیگر همین خلیفه دوم، صحابه را مخاطب قرار داده و گفته است: «لَا يَفْتِيَنَّ أَحَدُكُمْ فِي الْمَسْجِدِ وَ عَلِيٍّ حَاضِرًا» (وقتی که علی (ع) در مسجد است، کسی حق ندارد فتوا بدهد).

تمام دانشمندان فرقه های مختلف اسلامی اتفاق نظر دارند که علی (ع) در زمان پیامبر اکرم (ص)، قرآن را از بر داشت و قرآن ناطق بود. از ام سلمه همسر پیامبر اکرم (ص) نقل کرده اند که گفت، پیامبر خدا (ص) فرمود: «عَلَيَّْ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ» (علی (ع) با قرآن و قرآن با علی است، هرگز تا کنار حوض کوثر که بر من وارد شوند از هم جدا نخواهند شد).

اگرچه تحمل بیست و پنج سال سکوت، آن هم برای کسی چون علی (ع) - که عادت داشت به طور تمام وقت در خدمت پیامبر خدا (ص) و اسلام باشد - بسیار سخت و ناگوار بود، اما در همین سال ها بود که پایه های علم و دانش و تفکر دینی استوار گردید.

استاد مطهری تأکید می کند که احیای تفکر دینی از زمان امام علی (ع) آغاز شده است. در واقع استاد، علی (ع) را نخستین احیایگر می داند؛ چرا که پس از رحلت پیامبر اکرم (ص)، شرایطی ایجاد شده بود که دین از مسیر خود منحرف گردد. بنابراین: مسئله مرگ دین و یا به تعبیر دقیق تر، مرگ دینداری که به تحریف و انحراف دین و دینداری می انجامید، از همان صدر اسلام آغاز شد و نقش امامان نیز احیایگری بوده است (پیام صادق: ص ۱۱).

امیرالمؤمنین (ع) بیش تر وقت خود را صرف جمع آوری قرآن و اهتمام به علوم اسلامی می کرد. در علم تفسیر اگر به کتاب های اسلامی مراجعه کنیم در خواهیم یافت که بیش تر تفسیر قرآن از او و ابن عباس نقل شده است. ابن عباس شاگرد علی (ع) و همیشه ملازم او بوده است. روزی از ابن عباس پرسیدند دانش تو نسبت

به پسر عمت علی (ع) چه گونه است؟ او گفت: «چون قطره بارانی در پیش اقیانوس بی‌کران است.» (علی علیه‌السلام چهره درخشان اسلام: ص ۱۷).

آن حضرت در باره علم و دانش خود چنین می‌گوید: «من همان کوه بلندی هستم که نهرهای فضیلت و دانش از آغوشم سیل آسا فروریخته و مرغزار زندگی را که در پناه من دامن گسترده است، سرسبز و سیراب می‌کند.» (سخنان علی (ع) از نهج البلاغه: ص ۲۲). خوشه چینی از خرمن دانش بی‌کران امیرالمؤمنین (ع) تا جایی بود که حکما و متکلمان اسلامی عقاید و آرای خود را بر پایه گفته‌های او طرح‌ریزی کرده‌اند، و هرکس پس از او به درجه‌یی از علوم و دانش‌ها رسید، فضایل خود را از وی گرفته است.

واصل بن عطا سرآمد فرقه معتزله که شاگرد ابوهاشم عبدالله، پسر محمد حنیفه پسر امیرالمؤمنین (ع) بود، علم کلام را از علی (ع) آموخته است. ابویوسف و محمد بن حسن شیبانی و غیره از شاگردان درس فقه ابوحنیفه رئیس مذهب حنفی بوده‌اند. و شافعی رئیس مذهب شافعی، از شاگردان محمد بن حسن، و احمد بن حنبل رئیس مذهب حنبلی، از شاگردان شافعی بوده‌اند که هر کدام با یک یا دو واسطه، شاگرد ابوحنیفه بوده‌اند. و همین ابوحنیفه شاگرد امام جعفر صادق (ع) و امام صادق (ع) شاگرد پدرش امام محمد باقر (ع) و با دو واسطه، شاگرد جدش حضرت علی (ع) بوده است. همچنین مالک بن انس رئیس مذهب مالکی، شاگرد ربیعة الرأی و او هم شاگرد عکرمه و عکرمه نیز شاگرد عبدالله بن عباس و ابن عباس از شاگردان علی (ع) بوده است.

پیدایش علم نحو و ادبیات عرب، به امیر مؤمنان (ع) می‌رسد و او بود که نخستین بار اصول و قواعد آن را برای ابوالاسود الدؤلی^(۷) انشا و املا کرد و فرمود که کلام سه نوع است: اسم و فعل و حرف، و کلمه را به معرفه و نکره و انواع اعراب و حرکات را به ضم و نصب و جر و جزم بخش کرد.

در فصاحت و بلاغت مقام امیر مؤمنان (ع) آن چنان والا و ارجمند است که او را پیشوای فصیحان و سرور بلیغان دانسته‌اند. سخنان علی (ع) پایین‌تر از سخن

خداوند و بالاتر از گفتار بندگان است. کتاب نهج البلاغه که آن را تالی قرآن و اخ القرآن نامیده‌اند، گواه فصاحت و بلاغت آن حضرت است که کسی به پایه او نخواهد رسید.

در زهد و پارسایی و زندگی عارفانه، ارباب طریقت و تصوف خرقه خود را که تا امروز شعار آنان بوده است، با سلسله سند به حضرت علی (ع) مستند می‌دارند. پس از بیست و پنج سال که از خلافت خلفای سه‌گانه سپری می‌شد و آشوب و پریشانی و برانگیزی تناور درخت نوپای اسلام را به انهدام قطعی تهدید می‌کرد، انقلابیون و بزرگان مهاجر و انصار، و نمایندگان مردم سرزمین‌های پهناور درهم ریخته برای نجات اسلام از آن مهلکه پرخطر به سراغ امیرالمؤمنین رفتند تا با او بیعت کنند.

شاید اگر خلیفه سوم به مرگ طبیعی از دنیا می‌رفت و اوضاع مدینه آرام می‌بود، هرگز شیوخ و رجال و آنهایی که در عصر خلافت او صاحب مال و ثروت فراوان شده بودند و در دستگاه حکومتی و امور مملکت نفوذ داشتند، به حکومت و فرمانروایی علی (ع) راضی نمی‌شدند، و این بار هم در شورایی که تشکیل می‌دادند به زیان او دسته‌بندی می‌کردند. شاید هم کار به شورا نمی‌کشید و بنی‌امیه که تا آن اندازه در مزاج خلیفه سوم نافذ بودند، او را وادار می‌ساختند تا کسی را که آنان می‌پسندند نامزد خلافت کند.

امیر مؤمنان که می‌دید ارزش‌های کم‌رنگ شده و برق بی‌وفایی و دنیاطلبی در چشمان برخی از بزرگان صحابه مانند طلحه و زبیر، موج می‌زد و جاهل و نادانی در میان گروهی از مردم - که بعدها خوارج نامیده شدند - سد راه حکومت الهی خواهد شد، از پذیرفتن خلافت امتناع می‌ورزید و به آنان گفت به سراغ دیگری بروید تا من مشاور او باشم.

ج. ولایت: امام علی (ع) زیر فشار شدید انقلابیون و خواست مردم که از اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی گذشته رنج می‌بردند، خلافت ظاهری را پذیرفت.

وی در باره پذیرفتن خلافت و جنگ جمل چنین می‌فرماید: «دیگر حوصله خلافت از من سلب شده بود، و قوایم را در این مدت طولانی و طاقت‌فرسا از دست داده بودم؛ اما انبوه مردم که مثل یال کفتار یک جا جمع شده و از چهار سو دست به دامانم زده بودند، به طوری که دوپهلویم از فشار جمعیت درد گرفته بود و وانگهی می‌ترسیدم حسن و حسین دو یادگار پیامبر خدا (ص) در زیر دست و پا بمانند، ناگزیرم کرد تا جامه شبانی بر تن کنم و بر این گله‌گرگ زده و پراکنده پرستاری مهربان و غمخوار باشم.

طولی نکشید همان‌هایی که با اصرار و تمنا دست بیعت و فرمانبرداری به من داده بودند، بیعت خود را زیر پا گذاشته، همسر پیامبر (ص) [عایشه] را در هودجی زره‌پوش، با گروهی مردم نادان بسیج کردند و در بصره جنگ جمل بر پا ساختند.» (سخنان علی (ع) از نهج البلاغه: صص ۲۵-۲۶).

امیر مؤمنان و پرچمدار ولایت، کسی نبود که برخلاف کارهای گذشته و بذل و بخشش‌های بی حساب از بیت‌المال مسلمانان، چشم‌پوشد. فرمانروایی که او برمی‌گزید همه از اشخاص ساده و با ایمان بودند، و برایشان نامه‌های هشداردهنده می‌نوشت تا بیش از پیش به وظایف خطیرشان در برابر خدا و مردم عمل کنند. سیم و زر بیت‌المال نزد او چنان بی‌ارزش بود که به آن نگاه نمی‌کرد، و خود شخصاً به حساب‌ها رسیدگی و سهم هرکس را به اندازه می‌داد.

سختگیری‌های امیرالمؤمنین (ع) در دین خدا، موجب گردیده بود تا حق از باطل آشکار و نقاب از چهره نفاق گشوده شود. جابرین عبدالله انصاری در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) چنین نقل می‌کند: «لَوْلَا أَنْتَ يَا عَلِيُّ مَا عُرِفَ الْمُؤْمِنُونَ مِنْ بَعْدِي» (اگر نبودی تو ای علی، مؤمنان پس از من شناخته نمی‌شدند). زبیر بن عوام پسر عمه پیامبر خدا و از مشاهیر ثروتمندان و توانگران، و طلحه بن عبیدالله از شجاعان غزوه احد که هر دو از اعضای شورای خلیفه دوم بودند و می‌توانستند خلیفه سوم باشند، تاب نیاوردند، بیعت خود را با ولایت زبیر پا گذاشتند و دست به کارهای خلاف زدند. آنان همراه ضدانقلابیون - مروان بن حکم (۸) و دیگر نزدیکان خلیفه

سوم که از بنی امیه بودند - به سراغ عایشه همسر پیامبر (ص) رفتند، او را سوار بر شتر برای جنگ با سپاه حق و عدالت از مکه بیرون آوردند و در راه خون‌های ناحق ریختند. در میان سپاهیان عدل و امامت، بودند کسانی که به رغم گذشت بیست و پنج سال از درگذشت پیامبر اکرم (ص)، هنوز پیوندشان پابرجا بود و به دنبال فرصت بودند تا میراث گران سنگ اسلام را پاس دارند. از سوی دیگر، کسانی بودند که غبار تاریخ بر دل‌هایشان نشسته، دچار تردید و تزلزل می‌شدند. از فرمان اخ الرسول، ابوالاثمه، یعسوب‌الدین، امیرالمؤمنین و... سرپیچی می‌کردند و عجب‌ا که خودسرانه و ناآگاهانه به آیات قرآن در مقابل قرآن ناطق، استناد می‌کردند.

آری غبار تاریخ سخن مشهور پیامبر اکرم (ص) را که فرمود: «عَلَيْهِ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَبْرُدَا عَلَيَّ الْحَوْضُ»^(۹) (علی (ع) با قرآن و قرآن با علی است، هرگز از هم جدا نخواهند شد تا کنار حوض کوثر که بر من وارد شوند)، از یادشان برده بود.

امیر مؤمنان در بارهٔ رخداد‌های جنگ صفین که موجب پیدایش فرقهٔ خوارج گردید، چنین می‌فرماید: «پروردگار بزرگ را ستایش و هم او را سپاس سزاوار است که حوادث شگرف برمی‌انگیزاند و زورمندان را در مقابل آن می‌آزماید. ما از صمیم قلب به یگانگی و عظمت او اعتراف داریم و ایمان می‌آوریم که جز او وجودی نیست و هرچه هست سایه‌یی از آن فروغ ملکوتی است، و نیز بر محمد (ص) درود می‌فرستیم و پیروان ثابت قدم و پاکدامنش را تقدیس می‌کنیم، آن‌گاه به برادران عهدشکن و سست‌پیمان خود چنین گوییم: آن کس که سخن اندرزگویان نمی‌شنود و به دانشمندان کارآزموده و صالح گوش نمی‌دهد، جز حسرت و پشیمانی سودی نخواهد برد و بیش از زیان و شکست نتیجه‌یی نخواهد دید.

من در آغاز این حادثه، نظر خود را بی‌پرده ابراز داشتم و در آن موقع که لشکر شام قرآن بر فراز نیزه‌ها نصب کرده و در برابر حملات سنگین ما به تظاهرات فریبنده پناه آورده بودند، از حقایق سخن گفتم؛ ولی سودی نداشت؛ چون شما را دیدهٔ تیزبین و اندیشهٔ عاقبت‌اندیش نبود. همی پنداشتم که اینان به محمد (ص) ایمان

دارند و آیین وی را حرمت گذارند. باری به حکومت حکمین تسلیم شدید و چه زود فریبکار را شناخته به خطای ابوموسی و اشتباه خویش پی بردید. اینک چه خواهید گفت و چه خواهید کرد؟! اگر دین شما و وجدان شما ایجاب می کند که با عوامل تحکیم جهاد نمایید همان بهتر که شمشیر به روی خویش بیازید و تبر بر سینه خود فروبرید، زیرا این شما بودید که با پیشوای خود دهان به مخالفت گشوده اید و او را به امضای پیمان تحکیم ناگزیر ساختید...» (سخنان علی (ع) از نهج البلاغه: صص ۳۴۸-۳۴۹).

در جنگ صفین، هنگامی که آن حضرت معاویه (۱۰) را دعوت به نبرد کرد تا با کشته شدن یکی از آنها آتش جنگ فرونشیند؛ عمروعاص، مشاور معاویه، به او گفت که علی (ع) راست می گوید آخرین راه حل همین است. معاویه در جواب عمروعاص گفت: تا امروز مرا فریب نداده ای، آیا می خواهی من با علی (ع) که می دانی دلاور جنگاوری است مصاف کنم؟ گویا می خواهی مرا به کشتن دهی تا بعد از من خودت به حکومت شام برسی!

دوست و دشمن بر این حقیقت اعتراف می کنند که با آن زهد و تقوا و قناعت، و با آن خوراک ساده و فقیرانه، و از همه مهم تر در سن و سالی که خود می فرماید: قوایم را در این مدت طولانی و طاقت فرسا از دست داده بودم، چنان نیرویی در بازوی امیر مؤمنان بود که بارها سواران جنگی را از روی زین برگرفت و با چنان قوتی بر زمین کوفت که در حال جان سپردند. خشم او خشم خدا و پیامبر (ص) بود و چون بر لشکری از کفر و نفاق می تاخت جز به شکست کامل و هزیمت آنان رضایت نمی داد.

در یکی از روزهای جنگ صفین، پانصد کس از دشمنان را به دست شمشیر خود کشت و در همان روز، چندین شمشیر عوض کرد و هربار که حریفی را به دیار عدم فرستاد، فریاد رعد آسای تکبیرش زهره شجاعان جنگ آزموده را می درید.

در جنگ نهروان، به سخن منجمی که شکست سپاه او را پیش بینی کرد، گوش نداد و خود پیشگویی حیرت آوری کرد که به حقیقت گرایید، و برخی او را مظهر العجایب و مافوق بشر خواندند.

هندوشاه نخجوانی می‌گوید: «... خوارج روی به نهروان نهادند و خواستند که از آنجا به شهری حصین روند و مقاتله با اهل اسلام آغاز کنند و از ایشان امور متناقض و حرکات نامتناسب صادر می‌شد، مثلاً گاه زهد و تنسک می‌ورزیدند تا حدی که مردی دید که رطبی از درخت افتاد برگرفت و بر دهان نهاد، با او گفتند این رطب مغصوب است از دهان بینداخت؛ و گاه بندگان خدا را می‌کشتند بی‌هیچ موجبی و اموال ایشان غارت می‌کردند و عورات را به بردگی می‌گرفتند. چون این سخنان به سمع مبارک امیرالمؤمنین رسید، عزم فرمود که با اهل شام حرب نماید و چون از ایشان فارغ شود با خوارج بپردازد؛ آن‌گاه خطبه گفت و لشکر را به قتال شامیان خواند. ایشان گفتند: یا امیرالمؤمنین، خوارج دشمنان ما می‌باشند؛ اگر ما به شام رویم مبادا که در غیبت ما بر عیال و اموال ما مستولی شوند و حیات بر ما منغص شود. اولی آن می‌نماید که از خوارج فارغ گردیم، آن‌گاه روی به شام نهمیم. امیرالمؤمنین را این رأی متصوب آمد و لشکر به نهروان کشید و تمام آن مخاذیل را قهر کرد بر وجهی که از آن آسان‌تر ممکن نباشد؛ تا حدی که پنداری ایشان را گفت بمیرید و ایشان بی‌وقف بمردند. و صورت حال چنان بود که چون مواکب امیرالمؤمنین برسید و لشکرها متواصل شدند، خوارج روی به جانب جسر نهادند تا گمان افتد که از جسر گذشتند. با امیرالمؤمنین گفتند که ایشان از جسر گذشتند، بر ایشان رسیم پیش از آنکه بگذرند؛ فرمود که ایشان نگذرند از جسر، زیرا که مصارع و مهارک ایشان از این سوی جسر است و به خدا که از شما ده کس کشته نشود و از ایشان ده کس زنده بماند. مردم به این سخن در شک افتادند، چون در خوارج رسیدند و ایشان هنوز از جسر نگذشته بودند از لشکر اسلام تکبیر برآمد و گفتند، حال همچنان است که امیرالمؤمنین گفت. علی (ع) فرمود، همچنین است و به خدا که هرگز دروغ نگفته‌ام و با من دروغ نگفته‌اند. و چون زمان حرب منقضی شد، کشتگان را اعتبار کردند از لشکر امیرالمؤمنین هفت کس کشته شده بود و اما خوارج بعضی آن بودند که پیش از حرب گفتند نمی‌دانیم که جنگ علی (ع) با ما برای چیست، مصلحت آن است که طرفی گیریم و بنگریم تا مال کار به کجا رسید و از ایشان جدا شدند

و باقی خوارج که به جنگ مشغول شدند، حق تعالی هلاک ایشان را کالبرق الخاطف تقدیر کرده بود، در حال به عدم رفتند...» (تجارب السلف: صص ۵۰-۵۱).

چون امیر مؤمنان به کوفه رسید، به خطبه ایستاد و پس از حمد و ثنای خداوند و یادآوری نعمت‌های او و درود بر محمد (ص)، چنین فرمود: «ای مردم من بودم که چشم فتنه را کندم و کس جز من جرأت آن را نداشت، و اگر من در میان شما نبودم با ناکثین و قاسطین و مارقین (بیعت‌شکنان و بیدادگران و از دین بیرون روندگان) [اهل جمل و صفین و نهروان] نبرد نمی‌شد.» (تاریخ یعقوبی: ج ۲، ص ۹۷).

در شمال سرزمین پهناور اسلام، معاویه با هزاران طرح و شوم و نقشه منحوس خلافت را ربود. همان خلافتی که از آغاز، با خواست خدا و سفارش‌های پیامبر خدا (ص) همراه نبود. ارزش‌ها جای خود را به ضدآرزش، یعنی دنیادوستی و عافیت‌طلبی و کینه‌توزی داد.

در مقابل کینه‌ورزی و مزاحمت‌هایی که برای امیر مؤمنان (ع) به وجود آورده بودند، دل او از کینه و غضب پاک و از حس انتقام به دور بود. پس از غلبه بر خوارج، اجازه داد صدها تن از آنان که از جنگ فرار کرده بودند وارد کوفه و بصره شوند و در رفاه و آسایش زندگی کنند، و سهم خود را از بیت‌المال بگیرند. امیر مؤمنان (ع) می‌دید که این جماعت در کار او خدعه می‌کنند و یاران او را می‌فریبند و چه بسا خطبه‌اش را می‌برند و کلامش را قطع می‌کنند، ولی با وجود این، بر آن بود که تا جنگی آغاز نکنند آزارشان نکند. او بهتر از هر کس آنان را می‌شناخت و می‌دانست که به دست این گروه خوارج به شهادت خواهد رسید. پیامبر اکرم (ص) او را فرموده بود که به دست شقی‌ترین فرد این امت کشته خواهی شد و از این رو، گاه دلتنگی می‌فرمود پس این مرد شقی کی می‌آید؟

سرانجام امیر مؤمنان (ع) در سپیده‌دم یکی از شب‌های قدر، در محراب مسجد کوفه در حالی که فرق مبارکش به دست یکی از خوارج به نام ابن ملجم مرادی شکافته شده بود، پیروزمندانه به پیشگاه رب کعبه شتافت و دوران سخت جدایی از پیامبر خدا (ص) و همسر باوفایش زهرای اطهر (س) بر او پایان یافت.

آخرین جرقه‌های عدالت خواهی و دوستانداران خاندان نبوت و ولایت، هنگامی که احساس بی‌هویتی و بلا تکلیفی کرده بودند و به خاطر رهایی دین از چنگال امویان، با امام حسن (ع) بیعت کردند. اما افسوس که دیگر دیر شده بود و جز افشاگری و مبارزه با کینه‌توزی و دشنام امویان به امیر مؤمنان (ع) و گرفتن بیعت‌های اجباری آنان، راهی نمانده بود.

امام حسن (ع) بالای منبر رفت و در باره پدرش چنین فرمود: «مردم مردی از میان شما رفت که از پیشینیان و پسینیان کسی به پای او نخواهد رسید. رسول الله (ص) پرچم را به او می‌سپرد و به رزمگاهش می‌فرستاد و جز با پیروزی باز نمی‌گشت. جبرئیل از سوی راست او بود و میکائیل از سوی چپش. جز هفتصد درهم چیزی به جای نگذاشت و می‌خواست با آن خادم بخرد.» (طبقات الکبیر: ج ۳، ص ۱۵-۲۶).

ابن واضح یعقوبی خطبه امام حسن (ع) را با اندکی اختلاف چنین نقل می‌کند: «هان، امشب مردی درگذشت که پیشینیان به او نرسیده‌اند و آیندگان هرگز مانند او را نخواهند دید، کسی که نبرد می‌کرد و جبرئیل در سوی راست و میکائیل در سوی چپ او بودند. به خدا قسم، در همان شبی وفات کرد که موسی بن عمران (ع) درگذشت و عیسی (ع) به آسمان برده شد و قرآن نازل گردید. بدانید که او زر و سیمی به جای نگذاشت مگر هفتصد درهم که از مقرری او پس‌انداز شده بود و می‌خواست با آن مبلغ برای خانواده‌اش خادم بخرد.» (تاریخ یعقوبی: ج ۲، ص ۱۴۰).

هنگامی که عبدالله بن عباس نزد معاویه رفته بود، معاویه از او در باره ابوبکر و عمر و عثمان و علی (ع) پرسید. ابن عباس در باره هر کدام از خلفا در دو یا سه جمله تعریف کرد و چون به نام علی (ع) رسید، چنین گفت: «... نشان هدایت و نمونه پرهیزکاری و چشمه عقل و دریای کرم و کوه درایت و مایه عظمت بود. مردم را به راه هدایت می‌خواند. به دستاویز محکم خدا چنگ زده بود. از همه مؤمنان و پرهیزکاران نکوتر بود، و از همگان در فضیلت سبق برده بود. در فصاحت یگانه بود، و جز پیامبران و پیامبر برگزیده خدا، از همه برتر بود. به دو قبله نماز خوانده بود. کیست که همسنگ او تواند بود، پدر حسن (ع) و حسین (ع) بود، آیا کسی با او برابر

تواند بود؟ همسر بهترین زنان بود، آیا هیچ کس با او قابل قیاس است؟ قاتل شیران و دلیرمردان بود. کسی را چون او ندیده‌ام و نخواهم دید، و هرکه وی را به عیب منسوب دارد تا روز رستاخیز لعنت خدا و بندگان بر او باد.» (مروج الذهب و معادن الجواهر: ج ۲، صص ۵۴-۵۵). سپس معاویه گفت: ای ابن عباس، بسیار خوب، در باره پسر عمویت بیش تر گفتمی؟ در باره پدرت چه می‌گویید؟

پی‌نوشت‌ها

۱. ابن ابی‌الحدید در مقدمه شرح نهج البلاغه می‌گوید: مادرم علی (ع)، نخست او را به نام پدر خود حیدر نامید. حیدره به معنی شیر است.
۲. مجموعه‌یی از خطابه‌ها و نامه‌ها و موعظه‌های امیرالمؤمنین علی (ع) را سیدشریف‌رضی که اشهر شاعران هاشمی و نقیب الاشراف علویان و هاشمیان است، در پایان سده چهارم هجری گردآوری و تدوین کرده و آن را نهج البلاغه نام نهاده است.
۳. محلی برای برگزاری نشست‌ها و تصمیم‌گیری‌های مهم قبایل مکه. تاریخ یعقوبی (ج ۱، ص ۳۰۹) آورده است که هیچ مردی از قریش زن نمی‌گرفت و در هیچ کاری شوری نمی‌کرد و علمی برای جنگ نمی‌بستند و پسر را ختنه نمی‌کردند مگر در دارالندوه.
۴. بسیاری از مردم مکه، به‌رغم مخالفت و دشمنی با پیامبر (ص)، به امانت‌داری او اعتماد کامل داشتند و سپرده‌های خود را نزد وی می‌گذارند.
۵. واحدی است برای اندازه‌گیری طول، از آرنج تا سرانگشت. در زبان عربی آن را ذراع گویند.
۶. این لقب را نخستین بار، در غدیر خم، پیامبر (ص) به علی (ع) داد.
۷. شاعر عرب که بر پایه برخی روایات، مؤسس نحو عربی است. وی در بصره رونق یافت و همان جا به سال ۶۹ هـ ق درگذشت. از یاران علی (ع) بود و در جنگ صفین شرکت کرد. گویند علی (ع) تقسیم کلمه را به اسم و فعل و حرف به او آموخت. مکتب نحو بصره منسوب به او است. وی نخستین کسی است که قرآن را اعراب‌گذاری کرد و آن را از تحریف و غلط در امان داشت.
۸. چهارمین خلیفه اموی و پدر خلفای مروانی. وی منشی و مشاور خلیفه سوم بود و روز قتل عثمان زخم برداشت. معاویه او را فرماندار مدینه کرده بود، ولی سپس از ترس جاه‌طلبی‌های وی، او را برکنار کرد.
۹. این حدیث را حاکم در مستدرک، ذهبی در تلخیص و طبرانی و سیوطی و دیگر محدثان در مسندهای خود باکم‌ترین اختلاف از ام سلمه، همسر پیامبر خدا (ص)، روایت کرده‌اند.
۱۰. پدرش ابوسفیان از سرسخت‌ترین دشمنان پیامبر خدا (ص) بود و در فتح مکه به زور

شمشیر و ترس از کشته شدن اسلام آورد. مادرش هند مشهور به جگرخوار یا آکله الاکباد بود، زیرا در غزوة احد سینۀ حمزه سیدالشهدا، عم پیامبر اکرم (ص) را درید و جگر او را جوید.

کتابنامه

ابن ابن الحدید، عبد الحمید بن هبة الله. - شرح نهج البلاغه.
ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی. - الکامل فی التاریخ.
ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد. - تاریخ ابن خلدون.
ابن سعد. - طبقات الکبیر.
ابن عبری، غریقوریوس بن هارون. - تاریخ مختصر الدول.
ابن مغازی، علی بن محمد. - مناقب علی بن ابی طالب.

_____ . علی (ع) قطب الرحی.

احمد بن حنبل. - مسند.

انجیل. ۱۸۰۰ م.

تجارب السلف. ۱۳۱۳. تهران.

ترمذی، [محمد بن عیسی]. - صحیح.

حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله. - المستدرک.

حکمت نظری و علمی در نهج البلاغه.

داستان زندگی پیامبر و جنگ بدر.

زندگانی تحلیلی پیشوایان ما.

سخنان علی (ع) در نهج البلاغه.

عاملی. - پیام صادق.

علی از زبان علی یا زندگانی امیر مؤمنان علی (ع).

علی علیه السلام چهره درخشان اسلام.

علی (ع) و پیاسبران.

قرآن.

مسعودی، علی بن حسین. [۱۳۸۵ هـ ق]. مروج الذهب و معادن الجواهر. [بیروت].

مصاحب، غلامحسین. ۱۳۴۵ و ۱۳۷۴. دایرة المعارف فارسی. ۳ ج. تهران: فرانکلین و امیرکبیر.

نهج البلاغه. -

یعقوبی، احمد بن اسحق. - تاریخ یعقوبی. [تهران: ترجمه و نشر کتاب].

Galidon, J. B. 1908. *A Not Book on Old and New Testaments of Bible.*

Shia'ism or Original Islam.



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی